

دنباله کلام معلم ثانی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فإن قيل: إن أفلاطون اثبت أجواهر العقليه في

الأعيان هي بحيث ماهيات كليات للأفراد الخارجيه.

قلت: لعل مراده بالاعيان العقول فإنها اعيان العالم

الحسي.

این کلام که در دنباله کلام معلم ثانی ذکر شده

است. به دنبال بیان تقریر مثل افلاطونی از اعیان

خارجی، که مفاهیم ذهنی و کلیات طبیعی و عقلی

است، در بحث دیروز خدمت رفقا عرض شد که اگر

ما بخواهیم معتقد به عدم استثناء در قواعد کلیه عقلیه

باشیم، نمی توانیم مسئله استناد افعال خارجی و اتکاء

آنها را به علت خود که حضور مثالی است و بالتبع

سایر مراتب طولیه را از استناد حقایق ذهنیه جدا کنیم

و آنها را مستند به خود فاعل و وجود نفسی بدانیم و

از دایره حکم عقل و دلیل نقل و شهود اهل کشف

نسبت به این استناد سر باز بزنیم، چنان چه این مسئله

مسلم است و مشخص است هم در مسائلی که اهل باطن ...

مقصود از اهل باطن، نه اهل حق و اشخاصی که در مسیر حق به انکشاف و بصیرت باطنی می‌رسند، منظور افرادی هستند که می‌توانند با عبور از ظاهر به بعضی و برخی از مطالب باطنی اطلاع پیدا کنند گرچه اصلاً مسلمان هم نباشند و زیاد هم هستند و این مسئله همان طوری که تمام بزرگان نسبت به او اشاره کردند این مسئله از آثار وجودی انسان بما هو انسان است نه انسان بما هو مسلمان، نه انسان بما هو شیعی، و نه انسان بما هو مؤمن و ملتزم، همان طوری که انسان بما هو انسان از قوای ظاهری برخوردار است و چشم دارد، گوش دارد، قدرت دارد، چه کافر باشد، چه مسلمان باشد، و حتی ممکن است کافر زورش بیشتر باشد، قدرت او بیشتر باشد، پهلوان تر باشد از فرد مسلمان، و اقتدارش بیشتر باشد، ممکن است کافر باشد و نور چشم او بیشتر باشد از یک فرد مسلمان، ممکن است کافر باشد حس شنوایی و سمع او قویتر باشد، هیچ منعی ندارد

از این که افراد مختلف بر حسب شاکله وجودی خودشان دارای مراتب مختلف باشند و برخی از آنها اشدّ باشند، ممکن است یک نفر کافر باشد و حافظه او بسیار بسیار قویتر باشد از یک فرد مسلمان، خوب این مسلمانها که از اول مسلمان نبودند، بعد مسلمان می‌شوند، البته غیر از آنهایی که اسلام فطری دارند، اینها همه مشرک بودند، کافر بودند، بعد حق را می‌پذیرند و اسلام می‌آورند، آن حقیقت انسانی به جای خودش محفوظ است.

این هم یک نکته است و نکته خیلی عجیبی است که ما هیچ وقت در نگرش به افراد به دین آنها نباید نگاه کنیم فرمود: «هر که از این سرای درآید نان و آبش دهید و از کیش و مذهب او نپرسید»^۱ آن حقیقت واقعیه او که انسانیت او است، آن حقیقت را باید ابتداءً مد نظر داشت، انبیا و رسل همیشه به آن حقیقت نگاه می‌کردند و سپس به دنبال دعوت برای

^۱ گویند شیخ ابوالحسن خرقانی بر سر در خانقاه خویش نوشته بود: آن کس که بدین سرای درآید نان و آبش دهید و از ایمانش نپرسید، چون آن کس که به درگاه خدای باریتعالی به جان ارزد، البته در خوان ابوالحسن به نان ارزد.

هدایت می‌رفتند، نگاه نمی‌کردند به ظاهر کافر، در غیر اینصورت خب می‌باید از اول در خانه می‌نشستند و از خانه در نمی‌آمدند.

کفر چو منی گزاف و آسان نبود *** محکتر از

ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آن هم کافر *** پس در

همه شهر یک مسلمان نبود^۱

در عالم یک مسلمان نبود، در جایی که بیایند

امثال بوعلی و خواجه را تکفیر کنند، آدم باید خاک

بر سر بکند که کار به کجا می‌رسد که اینها باید تکفیر

بشوند!!

خیلی مسئله جالب است، یک وقتی من

شنیدم یک نفر که فرد مهمی هم بود و اتفاقاً آدم

خوبی بود، از همین علماء سابق بود، آدم خوبی بود،

خوش نفس بود، بسیار مرد محترم و قابل تقدیری

بود، گفته بود که بوعلی شراب می‌خورده!! شراب

می‌خورده!! برای من خیلی قضیه مستبعدی بود،

آخر بوعلی نمی‌آید این کار را کند، به او نمی‌آید، این

^۱ ۲- رباعی منتسب به بوعلی

شخص با این خصوصیات با این اعتقادات نمی آید این کار را بکند، یک روز با مرحوم آقا در تهران، در زمان سابق، قبل از انقلاب، پنج یا شش ماه به انقلاب مانده بود، یک مجلس روضه رفته بودیم در خیابان شاهپور، یک شخصی از منبری های تهران روی منبرش گفته بود که بله بوعلی شراب هم می خورده، وقتی که بیرون آمدیم اتفاقاً در کوچه برخورد کردیم با همان شخص منبری، مرحوم آقا به ایشان گفتند که آقا این حرف را شما از کجا می زنید؟ ایشان گفت مرحوم آقای بروجردی گفته اند، مرحوم آقا فرمودند که نخیر این صحت ندارد، من برای خودم خیلی معجب بودم، البته از کسی دیگر هم شنیده بودم، خدا رحمت کند مرحوم آقای شیخ حسن نوری همدانی که ایشان هم می گفت که آقای بروجردی می گفتند که بوعلی شراب می خورده.

خب حالا آقای بروجردی بفرماید، ایشان بگوید، هر چه می گویند که صحیح نیست، باید تحقیق کرد، ما که معصوم نیستیم، عصمت برای چهارده نفر است، ولی اصل قضیه خیلی برای من

مستبعد بود، آخر بوعلی که اشارات می نویسد، می آید شراب بخورد؟! به چه قسم ما می توانیم اینها را با هم تلفیق کنیم؟ که یکی بیاید اشارات بنویسد و آن مسائل را نقل کند و بعد بیاید دست به عمل قبیح بزند؟ آن نصایح او به شاگردانش چیست؟ آن رساله توبه نامه او چیست؟ آن مسائلی که در رساله های عشق و جذب مطرح می کند... این چطور می شود؟ بعد ما رفتیم تحقیق کردیم راجع به احوالش و دیدیم که بله در یک تاریخی هست که او در سنین نوجوانی، در شانزده سالگی و هفده سالگی، برای این که شب خوابش نبرد یک مقدار کمی می خورده که آن خستگی را از سرش به در کند، خب حالا بر فرض که این قضیه درست باشد، آخر جناب حضرت آیت الله فی الانام و سایر افراد که نقل می کنید آخر بوعلی یک بچه شانزده ساله است؟ یعنی نماد بوعلی یک شخصیت بچه شانزده ساله است؟ وقتی می گوئیم آقای فلان! و ایشان در سن نود سالگی بوده، این باید مدّ نظر قرار بگیرد یا این که بچگی او؟ پنج سالگی و شش سالگی که با هم

گرگم به هوا بازی می‌کردند؟ آخر کدامش نماد شخصیت است؟ این خیلی بی‌انصافی است، بر فرض صحت این قضیه که یک تاریخی نقل کرده که ایشان مثلا در نوجوانی، در وقتی که در هرات درس می‌خوانده، در کتابخانه‌ای که می‌رفته ... و حال ما بگوییم که بوعلی شراب می‌خورده!!! این از انصاف علمی و انصاف دینی و عقلی و منطقی به دور است، این طور انسان به بزرگان اهانت کند.

بزرگش نخوانند اهل خرد *** که نام بزرگان به

زشتی برد^۱

بوعلی فخر عالم اسلام است، این همه راجع به مبانی توحیدی و غیر توحیدی و فلسفی کتاب نوشته که الان از جمله افتخارات اسلام، بوعلی را نقل می‌کنند، آن وقت انسان این طوری ... (بیاید شخصیت او را وهن کند.)

آن آقا می‌گوید: "اگر ما امام صادق را

می‌شناختیم دیگر قی کرده‌های فلاسفه یونان را

^۱ شاهنامه فردوسی

نشخوار نمی کردیم!!! " شما امام صادق را شناخته‌اید
که دارید این قدر بی‌تربیتانه به بزرگان اهانت می‌کنید؟!
این ادب امام صادق است؟ امام صادق این را به ما یاد
داده؟

تلمیذ: در حدیث داریم که امام علیه السلام

از ارسطو تعریف کرده است

استاد: بله، بله، فرض کنید امام صادق از کسی

تعریف نکرده باشند، اصلاً از ارسطو هم تعریف

نکرده باشند، البته داریم روایاتی در این زمینه، ولی

فرض کنید اصلاً تعریف نکرده، این صحیح است که

ما بیاییم یک افراد بزرگی را ... اینها آیا اینها کافر

بودند؟ یعنی ارسطو و افلاطون کافر بودند؟ ملحد

بودند؟ معاند بودند؟ دشمن خدا بودند؟ زنا را

درمیان مردم رواج دادند؟ دروغ را در میان مردم

رواج دادند؟ تقلب را در میان مردم رواج دادند؟

پدرسوختگی و حقه بازی را در میان مردم رواج

دادند؟ یا آمدند مردم را دعوت به مدینه فاضله

کردند، دعوت به عدالت کردند؟ حالا به نوشته‌های

آنها کار نداریم، اگر امام صادق در این جا بود به این

افراد این جور جسارت می‌کرد؟ این حرفها را می‌زد؟ قی کرده‌های آنها را ... یعنی این حرفهایی که اینها زدند قی کردند و استفراغ کردند!!! این تربیت امام صادق است جناب آقای کذا؟! شما که مرجع تقلید هستید به دنیا و به سایر افراد بگویند ای مردم دنیا امام صادق ما، رئیس مکتب تشیع ما، به نوشته‌های افلاطون به قی کرده تعبیر کرده!! چه به تو می‌گویند؟ چه به تو می‌گویند؟ دنیا به تو چه می‌گوید؟ می‌گویند این نوشته‌ها قی است!!

پس معلوم است خودت هم امام صادق را نشناختی! نه تنها نشناختی، بلکه اشتباه شناختی! تو امام صادق نفس خودت را تبعیت می‌کنی، نه آن امام صادقی که با صحابی و با یکی از شیعیانش حرکت می‌کرد و کنیز مسیحی‌اش به دنبالش بود و آن صحابی یکجا ایستاد و نگاه کرد دید کنیز عقب افتاده و به آن فحش داد که ای مادر فلان ... حضرت با غضب نگاه کردند و فرمودند: به چه حسابی به این بنده خدا این نسبت را دادی؟ گفت: این مسیحی است! فرمودند: مسیحی باشد، مگر مسیحی در آیین

خودش حساب و کتاب ندارد؟ مگر قانون ندارد؟!
امام صادق را ما این جوری شناخته‌ایم، حضرت آیت
الله! آن وقت می‌شود امام صادق به نوشته‌های آنها
بگوید استفراغ؟! صحبت‌های افلاطون استفراغ است؟
صحبت‌های ارسطو استفراغ است؟ اینها استفراغ
است؟ دست شما درد نکند! ما این را از یک آدم
بی‌حیا فقط می‌توانیم توقع داشته باشیم! که به
افلاطون نسبت بدهد، یک آدم بی‌فرهنگ، بی‌ادب و
بی‌تربیت فقط می‌تواند یک همچین جسارتی به امام
صادق بکند که بگوید امام صادق به ما این را یاد
داده!!، چون می‌گوید: "ما امام صادق را شناخته‌ایم
و اگر امام صادق را می‌شناختیم به حرف‌های آنها
می‌گوییم قی!" خودشان دارند می‌گویند دیگر،
حرف خودشان است، ما که درنیاوردیم، حالا
بگذریم از آن عبارات وقیح‌تری که اینها در بالای منبر
می‌گویند و آبروی تشیع را و آبروی علم را و آبروی
حوزه را در بیرون می‌برند!!

بنده مطالبی از بیرون و خارج می‌شنوم که

چاره‌ای جز سکوت نسبت به آنها ندارم: "مرجع شما

دارد می گوید که قی ... "۱۱۱ عجب این است مسئله
امام صادق؟ ما امیرالمؤمنین را شناختیم که وقتی
یهودی می آید در مسجد مدینه رو می کند به او
می گوید یا اخ الیهود، ای برادر یهودی! امیرالمؤمنین
به یک یهودی می گوید یا اخ الیهود، این ادب را ما
در مکتب اهل بیت یاد گرفتیم، ادب را ما در مکتب
امام رضا یاد گرفتیم که وقتی که به ایشان می گویند
کنیز شما نصرانی است، حضرت می گویند نصرانی
باشد، دین او به من چه مربوط است؟ خودش
می داند، من نمی توانم او را ملزم کنم به این که ایمان
بیاورد، این مکتب امام رضا است، مکتب امام صادق
ما این است، مکتب امام صادق ما احترام به مخالفین
بود، کجا امام صادق به مخالفین و آنهایی که ضد خدا
بودند، نه افلاطون و سقراط و اینها که موحدینی
بودند که برای اثبات توحید این مسائل را نوشتند،
جسارت می کرد؟ به آنها حتی جسارت نمی کرد، اگر
جسارت می کرد که نمی آمدند با او بحث کنند،
شاگردان که نمی آمدند بحث کنند، همیشه می گفت
باید احترام را داشته باشید، **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّیْنَا لَعَلَّه**

يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشِي^۱ به فرعون هم سب نکنید، به فرعون هم بد نگویند، به فرعون هم نباید فحش بدهید، فقولا له قولا لينا، این مکتب قرآن ما است، مکتب امام صادق ما است، آن وقت ما این طور چاک دهانمان را باز کنیم و هر چه از دهانمان درمی آید - که باید به جاهای دیگری بخورد - به این بزرگان و این افراد نسبت می دهیم.

مکتب امام صادق مکتب ادب است، مکتب احترام است، مکتب تعظیم است، مکتب شرف است، امام صادق با این مکتب خودش، در دل همه مردم دنیا اعم از مشرک و مؤمن نفوذ کرده است، اگر مکتب امام صادق مثل مکتب سرکار فیض آثار بود که آن موقع کسی دیگر به امام صادق نگاه نمی کرد، آن کسانی که آمدند راجع به امام صادق کتاب نوشتند، اینها به ادب امام صادق نگاه کردند، به حریت در مباحث علمی امام صادق نگاه کردند، که با همه می آمد صحبت می کرد، بحث می کرد، شما بروید و امام صادق را

^۱سوره طه (۲۰) آیه ۴۴

دوباره بشناسید و نیاید به عنوان مسئول و مبلغ دین
آبروی امام صادق را در همه جا ببرید و به آن معصوم
جسارت کنید و به آن معصوم اهانت کنید و به آن
معصوم اتهام بزنید، تهمت بزنید... دوباره بروید امام
صادق را بشناسید و به منویات او و طرز رفتار او و
طرز فکر او پی ببرید آن وقت خواهید دید که چه
دریچه‌هایی از عوالم معنا را محرومانه به روی خود
بسته‌اید!!

ما مطالب همه را می‌خوانیم، بعضی مطالب
صحیح است و قبول می‌کنیم، بعضی مطالب صحیح
نیست و قبول نمی‌کنیم، قی چیست؟ استفراغ یعنی
چه؟ این حرفها یعنی چه؟

مرد آن است که گیرد اندر گوش *** و ر نوشته

است پند بر دیوار

مکتب ما این است ولا تنظروا الی من قال،
فانظروا الی ما قال^۱ را کی گفته است؟ کی گفته

^۱ ۲- غررالحکم صفحه ۴۳۸ حدیث شماره ۱۰۰۳۷ (لا تنظر الی من قال و
انظر الی ما قال)

است؟! الحکمة ضالة المؤمن را کجا نوشته است؟! این هم جزو قی کرده‌ها است؟ یا این‌ها درسهایی است که دارند به ما می‌دهند؟ در این مسئله خیلی مطلب هست، دفاع از امام صادق با اهانت به بزرگان حاصل نمی‌شود، این توهین و تنزیل امام صادق است، شما با این حرفها بر سر امام زمان زدی و کمر امام صادق را شکستی، و هر چه انسان از نقطه نظر ظروف ظهور اجتماعی در موقعیت بالاتری باشد باید بیشتر متوجه صحبتش باشد که چه صحبتی می‌کند و چه حرفی می‌زند. و البته دیگر الان با سابق فرق کرده است، مردم عاقل دیگر به این مطالب توجهی ندارند، مردم منطقی و مردمی که مسائل را از روی فهم و از روی ادراک و انطباق با مبانی فطری تشخیص می‌دهند دیگر به این جایگاه‌ها ... تمام شد دیگر، آن سبب شکست و ... تمام شد ... امروز دیگر مسئله فرق کرده است و هر چه از این مطالب و اهانت‌ها و جسارت‌ها بیشتر بشود ...

بنده در کتاب افق وحی که نوشتم، خب

معلوم بود که مطالب الحادی مطرح شده بود تا ما

مجبور به پاسخ‌گویی باشیم، در بعضی از اوقات می‌دیدم چاره‌ای ندارم جز این که تعبیری بیاورم تا آن اسطوره‌هایی که به وجود آمده است شکسته شود و مشخص شود که بابا اینها همه طبل توخالی است ولی وقتی که بعضی از دوستان آمدند به بنده تذکر دادند که آقا این تعبیری که شما الان در این جا آورده‌ای را اجازه دهید حذف شود، تا آن متانت مطالب شما محفوظ بماند. گفتم باشد، خوب حذف شود، ما که با کسی دشمن نیستیم، ما با کسی که دعوا نداریم، من می‌گویم آخر عزیز من تو که فصوص نخواندی، چرا می‌آیی حرفهای فصوص را می‌گویی و عوضی معنا می‌کنی؟ من گفتم نفهم، حال بجایش بگذارید ای بی‌اطلاع مثلا، حذف کنید، ما که در تعبیر مسئله نداریم، ما با کسی حرف نداریم، فقط منظورم این است که چرا ما باید از حدود خود تجاوز کنیم و از تخصص خود باید رویگردان به سایر موارد دیگر بشویم؟ برویم در همان تخصصهای خودمان، در همان مسائل خودمان بنویسیم.

خب عبارات فصوص آسان نیست، فصوص

درس می خواهد، بحث می خواهد، یک دوره فلسفه
ده ساله می خواهد، تازه اگر کسی بفهمد یا نفهمد، آن
وقت ما می آییم مسائلی را نقل می کنیم و بعد هم
معنای دیگری می کنیم و می گوئیم منظور محی الدین
این بوده است!! از تحقق ثابتات در نفس نبی به یک
نحو دیگری تعبیر آورده است و به واسطه همین عدم
ادراک صحیح دچار تناقضات و دچار تضادهایی در
عبارت شده است، یک جا یک جور، یک جا یک
جور دیگر، از این شاخه به آن شاخه، در مسائل
علمی و در مباحث فنی و علمی که جای سب و
فحش و اینها نیست، اینها مال افراد عجزه است، خب
آقا جان بلند شو بیا به جای این که دو ماه درس
بدهید، بیاید یک مناظره کنید در مسائل، در مبانی،
در همه جا تا افراد بفهمند. همین که ما از اول فلان
تا آخر فلان درس می دهیم این دلیل نشد، بنده اسفار
را می گذارم جلوی سرکار می گویم بخوان اگر
توانستی بخوانی و معنای صحیح کنی من عمامه را
از سرم برمی دارم می گذارم زمین از فردا با کت و
شلوار راه می روم، چیه این حرفها؟ آخر هر کسی

مگر اسفار می فهمد؟ مگر هر کسی ... با حرف زدن
که کار درست نمی شود، و وقتی هم که اشکال و
ایرادی وارد شد آدم همین طوری کله را عین بز
بیاندازد پایین.

الان موقعیت دنیا تغییر کرده است، بخواهی
نخواهی این حرکت رودخانه ای ما را به سوی دریای
حریت و آزادی و بحث علمی می کشاند و ما
نمی توانیم بر خلاف مسیر رودخانه حرکت کنیم،
دست و پای بی جا می زنیم و خود را خسته می کنیم
و از نفس می اندازیم و از آن جایی که قدرت مقابله
با جریان آب را نداریم، جریان ما را در آن دریا
خواهد انداخت. باید به فکر آن روز باشیم، مسائل و
قضایا خواهی نخواهی به سمت و سویی رفته است
که باید برای مطالب پاسخی یافته شود همین طور در
این گونه مطالب نیز، انسان باید خود را با آن چه که
مکتب اهل بیت به ما آموخته وفق بدهد، اگر ندهد
رودخانه ما را به دریا می اندازد و جریان آب ما را به
نقطه غیر متوقع مان خواهد رساند نقطه ای که در آن
توقع نداریم، نقطه تنهایی و نقطه و جایگاه غربت،

رها شدن، عدم وجود مستمسک، و عدم وجود متکا
و عدم وجود ملجأ تمام اینها به خاطر این است که به
امروز خود فکر نکردیم، و همین طور مسائل دیگر
را این قدر پر و بال دادن و خودشان هم می گویند
نتیجه و ثمره‌ای بر این گونه مسائل مترتب نیست!
ایراد ندارد! اما آمدن و در مسائل توحیدی بحث
کردن تا هم بینش خود را بالا بردن و هم پاسخ
دشمنان اسلام را دادن قی حساب می شود؟! استفراغ
حساب می شود؟!

بله! علی کل حال این مسئله‌ای است که باید
انسان متوجه این قضیه باشد که خیلی مسئله قابل
توجهی است که انسان این همه معارف و این همه
مطالب را از بزرگی مانند بوعلی ببیند و فقط نگاه کند
به این که آره این بوعلی شراب می خورده و اصلاً
نگاه نمی کند که کی می خورده؟ کجا می خورده؟ به
چه قصدی می خورده؟ اصلاً گیرم بر این که در سنین
بالاتری از عمر خود می خورده! به چه نیت
می خورده؟! شاید در آن موقع این خودش یک دوا
بوده، مگر امروزه نمی گویند که این الکل خوردنش

روزانه چند سی سی برای بدن مفید است؟ مگر نمی‌گویند؟ حالا شاید هم به یک همچنین مسئله‌ای رسیده بوده و به عنوان دارو می‌خورده، مگر الان در بسیاری از داروهای ما الکل نیست؟ و بقاء و حلال داروها مگر همین الکل نیست؟ که اگر الکل نباشد آن دارو فوراً از بین می‌رود و خواص شیمیایی‌اش را از دست می‌دهد، حالا اگر شما مجبور به خوردن باشید نمی‌خورید؟ می‌خورید که هیچی، بطری و قرآبه و ارابه آن را هم می‌خورید!!!

به این نحو اصلاً نباید یک فردی که متصدی یک مقام علمی است بیاید مطلب را مطرح کند اساساً طرح این قضیه غلط است، مگر شما مجالس شراب خوری و عیاشی بوعلی را دیده‌اید آقای کذا که می‌گویند او اهل این حرفها بوده؟! آخر شما که ندیده‌اید، در کتابها نوشته نشده است، ... می‌گویند فلانی آدم عرق خوری بوده است!!! یعنی اینکه همه‌اش سرش در ... این چیزها که صحیح نیست برای یک شخصی که خودش به علم اهمیت می‌دهد و به ارزش علمی افراد احترام می‌گذارد، علی‌کل

حال مکتبی را که اهل بیت به ما آموختند آن مکتب غیر از این است، مکتب اهل بیت مکتب احیاء ارزشها است که فرمود بعثتُ لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْإِخْلَاقِ، امروزه دنیای ما احتیاج به مکتب اهل بیت دارد، مکتب احیای ارزشها نه اهل بیت‌های من درآوری، آن اهل بیت‌های من درآوری تا الان، آنها همه مردند و از بین رفتند و از صحنه قضاوت اهل خرد محو شدند، مکتب اهل بیت واقعی، مکتب چهارده معصومی که منزّه و معصوم از هر ترک اولایی هستند، منزّه از هر رین و شینی هستند، آن مکتب الان دارد احیاء می‌شود و آثار جوانه زدن این مکتب دارد پیدا می‌شود، با از بین رفتن خس و خاشاک‌ها و حباب‌ها و کف‌هایی که روی دریا بوده و مانع از رؤیت مردم به آن آب زلال بوده‌اند، مانع بوده است، در این "مانع بوده" همه چیز خوابیده است!!، این مانعیت دارد از بین می‌رود، دارد متلاشی می‌شود،

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ^۱ آن مکتب علامه طباطبایی، مرحوم قاضی و

^۱سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۷

مرحوم آقاها الان دارد جوانه می زند و دارد افراد را می کشاند به سمت و به سوی خود و آنهایی که تا کنون در پس شعارهای به ظاهر فریبنده و عوام فریب مدعی لواداری مکتب اهل بیت بودند و هستند، اینها اینها کم کم بله باید جای خود را به افرادی که **وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ** هستند بدهند به افرادی که فقط به دنبال آن مسائل هستند.

علی کل حال این قضیه و مسئله‌ای است که بوده و ما باید این مطلب را مدّ نظر قرار بدهیم و نتیجه‌ای که باید بگیریم از این مسائل این است که مواظب خودمان باشیم، مواظب خودمان باشیم زیرا ما احساس می کنیم که این یک نقطه ضعفی است که در طول تاریخ بر دامن آدمی همیشه چسبیده بوده و به یک زمان دون زمانی دیگر اختصاص ندارد، وقتی که دو نفر با هم بد می شوند یکی می رود نگاه می کند در پرونده دیگری ...، فرض کنید که شما در سنه ۱۴۳۲ الان با این طرف حرف شده و مسئله پیدا کردی، چرا می گویی این چهل سال پیش این جور

۲۱- سوره المائده (۵) آیه ۵۴

بود؟ چهل سال پیش به الان چه مربوط است؟ چهل سال در فلان جا این جور بوده!! چهل سال پیش!! بابا در این چهل سال سلولهای این ده بار عوض شده است حالا چه برسد به اعتقاداتش! چه برسد به روحیاتش، نمی دانم هر چند سالی اصلا کل سیستم سلولهای آدم عوض می شود و جور دیگری درمی آید، ده دفعه این سلول عوض کرده است، چهل سال پیش این فلان کرده است!! چهل سال پیش فلان کار خلاف را انجام داده!! بله ایشان سابقه دارد!! پرونده دارد!! حالا پرونده مال کی است؟ مال ده سال پیش!! یعنی یک آدم دیگر است الان، یک شخص دیگر است، این مال چیست؟ مال عکس است، مال عکس است، نگاه به الان کن، اصلا من می گویم دیروز کار خلاف انجام داده، نه چهل سال پیش، و ده سال پیش و صد سال پیش، همین دیروز! یعنی روز سه شنبه، الان بین حرف او چیست؟ امام صادق می گوید نگاه به الان او کن، دیروز این را دیدی، خب دیروز دیدی این مال امروز است، چهارشنبه است، دیروز سه شنبه بوده، الان نگاه کن،

بین الان حرفش درست است یا نه! الان روی حرفش حرف بزن، الان به موقعیت او نگاه کن، روی حالت او تفکر کن، به دیروز چه کار داری؟ امام سجاد می گوید آن شمشیری که با آن پدر من را به قتل رساندند اگر امروز بیایند امانت بدهند من برمی گردانم دست صاحب آن! چون این امانت فی حد نفسه جایگاه خودش را در ارزشها دارد! دیروز با این شمشیر پدر من به قتل رسید خب این مال دیروز بود، تمام شد، صحنه دیروز با دیروز است، حساب و کتاب آن هم با خدا است، پدر آنها را هم درمی آورد، هر کسی که این جنایت و خلاف را انجام داده است، خود شمشیر که گناهی نکرده است، شمشیر شمشیر است، مثل سایر چیزهای دیگر، این شمشیر امانت دست من داده شده است، امانت چیست؟ یک ارزشی است که این ارزش در کنار سایر ارزشها باید مورد توجه قرار بگیرد، من به این ارزش اعتماد می کنم، خیلی این کلام کلام عجیبی است، این کلمات ائمه اصلا هر کدامشان یک پتک است، یک چکش است.

حضرت می فرماید در همه حال باید رعایت ارزشها را داشته باشیم به گذشته نباید نگاه کنیم الان باید ببینی که چه باید بکنی، خیلی خب الان این امانتی است که دست من است، می دانم که این مال او است و آمده داده دست من امانت که آقا یک ساعت اینجا باشد من می روم برمیگردم ... خیلی خب بیا امانت آن جاست بردار ببر ... این مکتب مکتب ما اهل بیت است، نه این که حالا به هر کیفیتی و به هر شکلی و به هر قسمی و ... علاوه بر آن مگر امام صادق فقط از روایات دماء ثلاثه آمده برای اصحابش بیان کرده و اغسال واجب و مستحب، در کلمات امام صادق از احکام جزئی هست تا مبانی اعتقادی، آن مبانی اعتقادی را که می فهمد؟! آن خطب نهج البلاغه را - حضرت آقایی که دارید این طور جسارت می کنید - که می فهمد؟! بدون خواندن فلسفه که می فهمد؟! که می فهمد؟! اگر شخصی فلسفه نخواند، همین قی کرده های فلاسفه یونان را نخواند!!! با خواندن فقه و اصول و طرز رعایت دماء ثلاثه مگر می شود آن خطبات توحیدی امیرالمؤمنین

و موسی بن جعفر و امام رضا علیهم السلام را
فهمید؟! مگر به حرف است؟ خب مگر به حرف
است؟ مگر می شود معنای قل هو الله احد و آیات
توحیدیه را فهمید؟ روایت امام سجاد که در
آخر الزمان بعضی ها خواهند آمد که به مبانی و حقایق
توحیدیه این آیات دسترسی پیدا می کنند، این کلام
امام سجاد مال کی است؟! مگر فقها نبودند در این
زمانه؟ مگر نبودند؟ آیا صاحب جواهر معنای داخل^۲
فی الأشياء لا بالمازجه را می فهمد؟ آیا صاحب
جواهر با آن جواهر چهل جلدی خودش معنای
آیات سوره حدید هو الاول و الآخر و الظاهر و
الباطن را می فهمد؟! از ظاهر و باطن چه تفسیری
می کند جناب فقیه اهل بیت شما؟ چه می فهمد؟
خب چه می فهمد دیگر؟ ما دیدیم دیگر، دیدیم،
می بینیم توضیحات افراد را می بینیم، مسائل افراد را
داریم می بینیم، در یک شبهه ابن کمونه همه آنها
ماندند و می گویند که راهی برای پاسخ این نیست!!
فقط صدر المتألهین آمده پاسخ این را داده، چه
می گویند که قی کرده! می کرده! ... این حرفها

چیست؟ خود فقهای شما دارند اعتراف می کنند که به غیر از برهان صدیقین راهی برای پاسخ به شبهه ابن کمونه نیست، مگر نمی گویند؟ مگر خود فقهای شما نمی گویند؟ خب صحیح است که یک شخص بیاید این طور جسارت کند به این مطالب؟

همان طور که عرض کردم دیگر پنبه این حرفها زده شده و اینها بایستی که برای صلاح خود فکر دیگری کنند این ره که تاکنون رفته اند این ره به ترکستان است. امام صادق برای آزادی اندیشه خود را فدا کرد، آزادی فکر، برای حریت در فکر و در علم خود را فدا کرد، و الا می توانست این دم و دستگاه را جمع کند و بجایش یک مقداری از احکام و قضایای حورالعین و غلمان و این که در بهشت مسائل نکاح و جماع چه جوری است بگوید و بندگان خدا را یک خرده شاد و خندان بکند و امامت و زعامت خودش را هم به این کیفیت ادا کند و خیلی هم مردم راضی تر بودند ولی در قبال شبهه این افراد مشکک چه کسی آن وقت می آمد جواب بدهد؟ در مقابل این ملحدین کی می آمد جواب بدهد؟ با طرح

دماء ثلاثه پاسخ شبهه را که نمی شود داد! کی باید
بیاید این مسائل را جواب بدهد؟ خب واقعا این
قضیه قضیه‌ای است که جای آن خالی است و آن
وقت برمی دارند این حرفها را می زنند!! در اینترنت
... این قضایا البته مربوط به سابق بوده، من شنیده
بودم این حرفها را می زنند در اینترنت و در همه جاها
و همه دنیا نگاه می کنند و آدم غیر از شرمندگی و
خجالت و شرمساری چه کار کند؟ نگاه کنید مراجع
چه دارند می گویند: قی کرده است!

خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ حسین حلّی
آدمی بود که فلسفه نخوانده بود مرحوم آقا
می فرمودند فلسفه نخوانده بود ولی کتب فلسفی را
مطالعه می کرد یعنی استاد نداشت ولی مطالعه می کرد
شبهات را می دید، کتبی که در رد آن ها بود مثل شبهه
داروین و امثال ذلک را می دید نوشته ها زیاد داشت
و خیلی اهل مطالعه بود خب انصاف را باید از اینها
یاد بگیریم مرحوم آقا می فرمودند ایشان می گفتند
گرچه ما در این مسائل وارد نیستیم ولی حق
جسارت و بی ادبی نسبت به این بزرگان را نداریم و

نمی‌توانیم به این بزرگان ما بی‌احترامی کنیم، مرحوم
آقا شیخ حسین حلی می‌گفت ما حق نداریم جسارت
کنیم به این افراد و از چیزهایی که در نجف مطرح
می‌شد، ایشان فوق‌العاده متأثر می‌شد، می‌گفت چرا
باید به بزرگان بی‌احترامی کنیم؟ آدم یک چیزی را
نمی‌فهمد خوب نمی‌فهمد یا خلافتش را می‌فهمد، یا
اشکال دارد خوب باشد اشکالش را مطرح کند، خوب
کدام فیلسوفی تا به حال از نقد و اشکال ناراحت و
متأثر شده است؟ بفرمائید این که هست، ما که در
جاهای دیگر دیدیم!!، ولی این جا که این حرفها
نیست، این مکتب این مسئله را اقتضا می‌کند، مگر
شما همین مسئله را در روش من نمی‌بینید؟ به
ارزشمندترین فردی که بنده به مسائل او معتقد بوده
و هستم و مرتبه او را در یک جایگاهی می‌دانم که
مخصوص به اعتقاد خودم هست و شاید تا به حال
هم به کسی نگفته‌ام - و قطعاً هم نگفته‌ام - در عین
حال می‌بینید وقتی که بیان مطالب علمی می‌شود، من
با کسی شوخی ندارم، به ما این جور یاد داده‌اند،
خودشان یاد دادند، امام را حتی گفتند اگر می‌شناسید

امام را از روی فهم بشناسید نه از روی تقلید! حتی
امام را، امام زمان را، امام زمان تقلیدی ده شاهی
نمی‌ارزد، یک ده شاهی، یک ده شاهی زمان
ناصرالدین‌شاه آن موقع ارزش داشته، الان که هزار
تومانی هم مثل ده شاهی است، آن ده شاهی هم الان
نمی‌ارزد، امام زمانی برای ما محترم است که امام
زمان واقعی باشد امام زمان حقیقی باشد، امام زمانی
باشد با مبنای صحیح و با مبانی علمی و با ادله و
حجج منجزه ما امام را بشناسیم و بفهمیم.

یک روایتی را دو سه روز پیش دیدم، خیلی
خوشم آمد، قبلا ندیده بودم، روایت امام صادق
است: من دخل فی هذا الدین بالرجال اخرج منه
الرجال كما ادخلوه فيه و من دخل فيه بالكتاب و
السنه زالت الجبال قبل ان يزول^۱ یعنی شایعات
نمی‌تواند نظر او را عوض کند، خب این مکتب امام
صادق است، آقا به ریش و عمامه نگاه نکن، به فهم
او نگاه کن، به اعتقاد او نگاه کن، به خودت نگاه کن!
نگاه کن بین چقدر فهم داری و به اندازه فهم خودت

^۱ بحارالانوار جلد ۲ حدیث ۶۷

قدم جلو بگذار بیشتر بگذاری خودت مسئول هستی، به اندازه فهمت از این مسئله، به اندازه فهمت از این مطلب، آن که ما از روش بزرگان دیدیم همه این طور بوده است که به دنبال فهم بودند، این مسئله عجیب نیست بلکه غیر از این باشد عجیب است.

مرحوم آقا همیشه به من می گفتند فلانی فهمش چطور است؟ مثلاً کسی آمده بود، گفته بودند که چند جلسه با این صحبت کن، بعد خب جلسات گاهی دو یا سه روز بود، یک وقت من صحبت می کردم خیلی شخص خوشحال می شد و می گفت فردا دوباره خدمت شما برسم؟ گفتم نخیر، خدمت بنده یک هفته دیگر! ... آقا من نمی توانم، من طاقت ندارم ...، گفتم یک هفته باید روی این حرفهای من فکر کنی، شاید یک جای آن اشتباه باشد، ... به در و دیوار خودش را می زد ...، هیچ راهی ندارد برو یک هفته دیگر، تو از کجا داری این حرفها را قبول می کنی؟ شاید من به تو اشتباه گفته ام، من که معصوم نیستم، در فلان قضیه اشتباه می کنم، من فکرم این قدر می رسد، فهمم این قدر می رسد، در یکی از آن

روزها رفته بودم خدمت مرحوم آقا، گفتند آقا چه شد با فلانی؟ گفتم هر جلسه که صحبت می‌کنم به او می‌گویم برو سه یا چهار روز فکر کن، گفتند احسنت همین کار را باید بکنی، نباید زود ... هی تلمبار، پشت سر هم ...، مثل بمباران تبلیغاتی، صبح، ظهر، ساعت هشت، ساعت نه، یازده، دوازده، یک، دو، چهار، پنج، شش ...، این چیست؟ این مخ می‌رود! بعد شخص می‌شود بی‌مخ! شعبان بی‌مخ نشنیده‌اید؟ کله او این قدر بود، ولی این تو هیچی نبود، کله این قدر داشت ولی شعبان بی‌مخ به او می‌گفتند، (شعبان جعفری)

انسان نگاه می‌کند با تبلیغات عجیب، صداهای بلند، یک مسئله چشم را می‌گیرد، حواس را می‌گیرد هنوز از فکر و خیال این خبر و این تئاتر خلاص نشده، صحنه بعد دوباره پشت آن می‌آید و دوباره آن را مشغول می‌کند و بعدش دوباره ... یکدفعه نگاه می‌کنید می‌بینید طرف خودش راه افتاد و رفت!! کجا داری می‌روی عمو!! آقا این است ... این است ...، باید رفت، باید این کار را کرد ...

بایست! بایست! صبر کن! این حرفی که حالا زده
این آن جایش درست است؟ برو تحقیق کن، ...
تحقیق نمی خواهد دیگر، این است آقا، این است
دیگر، این جور است دیگر، این جور است دیگر،
حالا این دیگر را هر چه می توانید ضمائر و مراجعش
را خودتان پیدا کنید و زحمت ما را کم کنید ... چی
چی این جور است دیگر؟ برو آقا جان تحقیق کن، ما
همه این دوره ها را دیده ایم، این قضایا را، همه
دوره ها را دیده ایم، وقتی می دیدیم یک جریانی
می شود، در همان سابق، می دیدیم همه را گرفت و
دارد می برد، وقتی پیگیری می کردیم، می دیدیم رسید
به یک نقطه که اصلا اصل نداشته است! یعنی از یک
حرف، یک نقطه جزئی که اصلا اشتباه طرف فهمیده!
یک جریانی درست می شود که می کشاند همه را به
سمت خودش می کشاند، می کشاند، عین جریان
جنگ جمل، عین جریان صفین، عین جریان، همه
اینها را که آدم نگاه می کند یکی یکی اینها می آید و
جای خودش را پیدا می کند و انسان را ...، لذا الان
دیگر هر چه من بشنوم دیگر باور نمی کنم، یعنی

طرف قرآن بیاورد که آقا به این آیه قرآن ... خودم باید بروم ببینم، خودم باید تحقیق کنم! می گویند آقا دیگر از این بالاتر؟ بین دیگر، در این دستگاه (تلویزیون) - به آن می گفتند جعبه شیطان - در این تماشا کن دیگر، داری می بینی ... ولی من باور نمی کنم باید بروم خودم ببینم، تحقیق کنم، کاملاً وقتی همه جوانب تحقیق شد، آن هم نه به یکی دو روز، بلکه یک ماه، دو ماه، این طوری، آن وقت ببینم که خب چه باید بکنیم، چه باید بکنیم، این مکتب مکتب اهل بیت ما است، مکتب اهل بیت این است، این همه امیرالمؤمنین در جنگ جمل می گوید بابا این مردم همین طوری دارند نفله و کشته می شوند بروید شتر این زن را پی کنید و قال قضیه را بکنید، آخر چقدر کشته شوند؟ چقدر این زنها بی شوهر شوند؟ چقدر بچه ها بی پدر شوند؟

رفتند و زدند و شتر را کشتند و این کجاوه از آن بالا با کله آمد پایین تا آمد پایین خلق خدا الفرار، آن سپهد که از آن بالا آویزان شد پایین، خب لشگر بی سپهد، نه سپاهی، نه فرماندهی، ... ما تا حالا

داشتیم به خاطر حرمت او می جنگیدیم حال که شتر
او پی شد برای چه دیگر بجنگیم؟ برویم دنبال
زندگیمان، تا آمدند که بروند، لشکر حضرت آمدند
تعقیب کنند حضرت فرمودند پی آن را نگیرید،
بگذارید فرار کنند، تمام اینها روی خیال بوده است،
روی خیال آمدند، الان هم روی خیال دارند می روند،
الان هم روی خیال است دیگر، چون اگر الان هم
روی واقعیت باشد نباید بروند، باید بایستند، او افتاده
شما پیگیری کنید ... پس معلوم است الان رفتن آنها
هم روی خیال است، هم آمدن آنها هم رفتن آنها، هم
کرّشان و هم فرّشان همه بر اساس تخیل است!!
حضرت می گوید بابا بگذارید برود زندگیش را
بکند، برود دنبال زندگیش، ول کنید، چرا بیخود آدم
بکشیم؟ چرا افراد را بیخود به قتل برسانیم؟ چرا
بیخود بی خانمان درست کنیم؟ برای چه؟!
یعنی می خواهم بگویم که آیا اینها فقط
اختصاص به طیف خاصی دارد؟ نه، اینها همیشه
بوده و همیشه کار عجزه به همین نحوه و به همین
مسئله بوده است.

مرحوم اقا خیلی آن زمانها ما را توصیه به خواندن تاریخ می کردند، من نمی فهمیدم، یعنی درست نمی فهمیدم برای چه ایشان این قدر توصیه می کند به این که تاریخ را بخوانید، تاریخ، نه این که فقط قصه، نه، جریان آن، لمیت حادثه و آن واقعه، شکل گیری این مسئله، صحبت هایی که در این حادثه گفته می شد، حرف هایی که در این جریان ردّ و بدل می شد، نامه هایی که در این قضایا فرستاده می شد، تاریخ به این شکل و به این کیفیت، مخصوصا در قضایای امام حسن، خدعه های معاویه، امام حسین، جریان بعد از پیغمبر، شما نگاه کنید در صحبت هایی که از خلفا برای تثبیت موقعیت و تحریف دین زده می شد چه الفاظی را پیدا می کردیم؟ آیا آن الفاظ تکرار نشد و نمی شود؟ چه تعبیر هایی را ما آن موقع ها در تاریخ خواندیم، آیا آن تعبیر ها دیگر نیست؟ فقط اختصاص به همان زمان داشته است؟ خیلی عجیب است، الان می فهمیم که ایشان برای چه می گفتند تاریخ بخوانید، خیلی تأکید داشتند، من یک زمانی، تقریبا حدود پنج یا شش سال شد که روزی

دو ساعت و قتم فقط به خواندن تاریخ گذشت، پنج سال شد، همه تواریخ را خوانده بودم و همه را نت برداری کردم، البته با تأکیدی که خود مرحوم اقا می کردند و مرتب هم به من می فرمودند و وقتی که مطمئن شدند من این مسئله را پیگیری کرده‌ام، دیگر ولش کردند، الان من احساس می کنم که خیلی از آن مبانی که فعلا برای خودم درست کرده‌ام و ترسیم کرده‌ام، صرف نظر از مسائلی که ما از بزرگان دیده‌ایم، مرهون این مسائل و مبانی تاریخی بوده است، طابق النعل بالنعل و القذة بالقذة خیلی عجیب، تعبیر مو نمی زند، کلمات عین هم است، اصلا خیلی عجیب، خیلی عجیب، مسائل نه این که شبیه هم باشند، عین هم هستند! عین! شبیه، بالاخره یک اختلافاتی هم دارد، ولی چگونگی استفاده از افراد، چگونگی به کارگیری علم و بهره‌گیری از احساسات، احساسات ... آدم نگاه می کند همه راهها به روم ختم می شود!! همه مسائل به یک نقطه ختم می شود، این دقت در تاریخ و در کلمات آن خیلی عجیب است.

یزید پسر پیغمبر را خارجی معرفی کرده بود،
و مردم هم پذیرفته بودند و شادی می کردند، هلهله
می کردند، که وقتی امام سجاد با آن شخص صحبت
می کند می گوید اا شما اهل بیت پیغمبر هستید؟ این
که گفت شما خارجی هستید!! یعنی طرف نه اصلا
امام سجاد را می دید - ولی خب می شناخت دیگر -
نه امام سجاد را دیده، نه شنیده که امام حسین از
مدینه درآمده، اصلا به گوش این نرسیده بود که این
کسی را که اینها کشتند امام حسین است، یعنی
تبلیغات چه جوری اثر می کند، البته خب آن زمانها
وسایل ارتباط جمعی نبوده مثل الان، موبایل و
اینترنت و تلفن و این چیزها که نبوده، تا یک بریدی
از یک جا برود یک جای دیگر و برگردد یک ماه
طول می کشید، کجا به راحتی متوجه حرکت امام و
پسر پیغمبر می شدند، از آن طرف هم دستگاه
تبلیغات آنها را خارجی معرفی می کند، نمی گوید که
این خارجی اسمش چیست، نمی گوید این خارجی
همان حسین بن علی است، نمی گوید این خارجی
پسر فاطمه است، چون اگر بگوید قضیه لوث

می‌شود، خراب می‌شود، ممکن است خیلی‌ها برنتابند و قبول نکنند، ... یک خارجی آمد و زدیم و اسیر کردیم و آوردیم و مسئله را تمامش کردیم ... و آن وقت در این زمینه خطبا می‌آیند به کمک، خطیب جمعه می‌آید به کمک: ای مردم بیایید که بر علیه دستگاه قیام کردند، بر علیه حکومت شورش کردند و اجتماع را به هم زدند، نظم را به هم زدند، دارند اختلاف در میان مسلمین می‌افکنند، و ...

خواندن اینها برای انسان منبّه است، مذکر است و باعث می‌شود که انسان یک چند درصدی احتیاط را از دست ندهد، در فکر و در قضاوت یک قدری با تأمل باشد، یک قدری با بینش بیشتر باشد. خیلی عجیب است، آمدند در ماه عکس نشان دادند و همه هم دیدند، همه دیدند، آخر صحبت سر این است که فقط نقل قول نبود بلکه دیدند!!، طرف هفتاد سال سن او است آدم عامی هم نیست به پدر من تلفن کرده آقا سیدمحمدحسین دیدی شما؟ ... چه را دیدم، پدر ما که آن موقع موبایل نداشت، البته آن موقع هیچ کس موبایل نداشت، اگر هم داشتند،

پدر ما نداشت!! امان از این موبایل که خانمان همه
را ... چی چی را دیدیم آقا؟ ... عکس امام روی ماه
است!! ایشان فرمودند آیت الله خمینی را می گوید؟
... آره آره فرمودند آقا جان ول کن ما را این حرفها
چیست؟ ... نه، برو ببین، شما برو نگاه کن، من الان
دارم می بینم! ایستاده دارد نگاه می کند! آقا می گفتند
که بلند شدم به حرف این بروم ببینم چه می گوید،
پسرخاله ایشان بوده، گفتند آدمم هر چه در این ماه
نگاه کردم!! گفتم که آقای فلانی خدا خیرت بدهد
ما هر چه نگاه می کنیم هیچی نمی بینیم!! ... نه آقا
سیدمحمدحسین درست نگاه کن!! می گفت تو را به
خدا ول کن خداحافظ شما ما کار داریم، و گوشی را
گذاشتند و بعد به من نصیحت می کردند: ببین
آقا سیدمحسن این دیگر یک بچه پانزده ساله و
چهارده ساله که نیست یک آدم هفتاد ساله است!
خودش مدیر کل بوده زمان شاه، یک اداره مهمی زیر
نظر او بوده است، سیصد نفر، چهارصد نفر را این
اداره می کرده، حال چه می شود که این بلند شود بیاید
بگوید آقا سیدمحمدحسین بیا برویم عکس در ماه را

بینیم، خیلی عجیب است، وقتی هفتاد ساله این گونه در تحت احساسات باشد تو خود بخوان حدیث مفصل که پس همه در احساساتیم، همه در تخیلاتیم و همه در این مسئله گیر داریم ... بیا کنار پنجره بین!! می گفت من می بینم!!، من خودم دارم می بینم!! خیلی جالب است، خیلی عجیب است، عین آن حرفها عین آن مسائل ...

یک نفر بود، یک وقتی، یک زمانی، در همین رأی هایی که می آوردند، برای مجلس بود؟ کجا بود؟ شخص نفر اول شده بود، من خودم از او شنیدم در رادیو صحبت می کرد با یک شرف عجیبی: "من به مردم بشارت بدهم که قلب رسول الله را در این انتخابات شاد کردند" گفتم قلب تو را یا قلب رسول الله را؟! آن وقت در انتخابات بعدی که خیلی کم آورده بود، گفته بود که "توقع بیشتری از مردم برای مشارکت می شد" این که همان است، مردم که همان هستند، قبلا شما اول شدی، حالا کسی دیگری به جای شما، جای عوض شده است، رسول الله که جای عوض نشده است، سر جایش است، ببینید!

همه داریم از بقیه مایه می گذاریم، از خودمان هیچی نمی گوئیم، از مسائل خودمان، از ضعف خودمان، از کارهای خودمان، همیشه از پیغمبر مایه می گذاریم، همیشه از ائمه، همیشه از بزرگان، خودمان جواب مسائل را نداریم بدهیم، همیشه به مرحوم آقا می بندیم: ایشان این را می فرمودند!!، خب فعلا که مرحوم آقا نیستند جواب بدهند که تو داری به او تهمت می زنی، بیا بگو الان حرفت چیست؟ فعلا که نیست، نیست، اگر مرحوم آقا بود آن وقت می دانستید که چطوری جواب شما را می دادند، فعلا که نیست، چرا هی از بقیه، هی از این و آن، یک کار می رویم انجام می دهیم بعد می گوئیم که مرحوم قاضی هم این جور بود!!، مرحوم قاضی!! فلان بزرگ به من این را گفت!! فلان شخص این را گفت!! اگر فلان بزرگ این را گفت پس چرا بعد وقتی که اوضاع جور دیگری شد انکار کردید؟! خب بایستید سر حرفتان دیگر. بایستید سر حرفتان.